

۱۶۶۸۷

مجله	نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد
تاریخ نشر	۱۳۵۶
شماره	۲۵
شماره مسلسل	
محل نشر	مشهد
زبان	فارسی
نویسنده	یکی از فقهای بیدار و طراز علمای فاضلین (مؤلفه و تصحیح و تدوین: سید ابوالبرکات محمد علی آشتیانی)
تعداد صفحات	
موضوع	تفسیر سوره نازکه - کتاب (قسمت سوم)
سرفصلها	۱- بیان و مختصر در جلد اهدنا الصراط المستقیم ۲- بیان معانی صراط ۳- در کیفیت عبور از صراط
کیفیت	
ملاحظات	

سید جلال الدین آشتیانی
از کتبه حضرت امام رضا علیه السلام
۲۵
۲۵
۲۵

تفسیر سورة فاتحة الكتاب

دنباله از شماره قبل

[بیان و تحقیق در جمله اهدنا الصراط المستقیم]

«اهدنا الصراط المستقیم» یعنی بنما به ما راهی راستی که وسیلهی رسیدنست
به روضه‌ی رضوان و بهشت جاودان، و قدمهای ما را بر آن قرار دهی و دلهای ما
را بر آن پیشگاه باردهی، آنچه نموده بر آن نگاهداری و آنچه نموده به ما نمائی
و شفقت و مرحمت خود فرو نگذاری.

شعر

توفیق تو ثمره ره نماید	این راه به عقل کی گشاید
این عقل مرا کنایت از تو	جستن زمن و عنایت از تو
راه پیچست و من درین راه	گه بر سر تخت و گاه بر چاه
هم تو به عنایت الهی	آنجا قدم رسان که خواهی

«اهد» فعلست، و فاعلش ضمیر متمکنست که راجع بالله است، و همزه مکسور
است و «نا» مفعول به است، و «صراط» مفعول ثانی، و لفظ «اهدنا» امر است
که معنی دعا آمده، و صیغه امر و دعا در صورت یکی است و در هر يك ازینها معنی
طلب هست، اما در رتبه، متفاوتند، زیرا که رتبه‌ی آمر، باید اعلی باشد از رتبه‌ی

مأمور، چه در عرف و عادت قبیح دانند که بنده گوید خواهی خود را که این کار فرمودم، بلکه می گوید ازو استدعای این نمودم، و این معنی جهت دناست رتبه‌ی اوست از رتبه‌ی آقای او، و دعا درخواست اَدَنی بود از اعلی، یا از مساوی به مساوی، چنانکه کسی در رتبه برابر باشد با کسی، از و خواهش نماید که این خط بنویس، یا این مکتوب برخوان.

بدانکه صیغهی امر در لغت عرب به هفده معنی مستعمل شده:

اول - به طریق ایجاب، چون « اقیمو الصلوة و آتوا الزکوة ».

دوم - بر سبیل ندب چون، فکاتبوهم ان علمتم فيه خیراً،

ثالث - اباحه، چون، فاذا خللتم فاصطادوا،

چهارم - تهدید، چون « اعملوا ما شئتم »

پنجم - انداز، چون، قل تسعوا، فان مصیرکم الی النار،

ششم - امتنان، چون، کلوا مما رزقکم الله،

هفتم - اهانت، چون، ذق اذک انت العزیز الکریم،

هشتم - تسویه، چون، اصبروا، اولاً نصبروا،

نهم - تعجیب، چون، اصبر بهم واسمع.

دهم - اکرام، چون، ادخلوها بسلام آمنین.

یازدهم - تسخیر، چون، کونوا قردة خاسنین.

دوازدهم - تعجیز، چون، فاتوا بسورة من مثله.

سیزدهم - ارشاد، چون، فاستشهدوا شهیدین من رجالکم،

چهاردهم - تمنی، چون، الا یا ایها اللیل الطویل انجلی^۱

پانزدهم - تکوین و ایجاد، چون، کن فیکون.

شانزدهم - احتقار، چون، بل القوا ما اتم ملقون.

هفدهم - دعاء، چون، اهدنا الصراط المستقیم.

و اتفاق علمای اصول بر آنست که استعمال صیغهی امر بر همه‌ی این معانی بر سبیل حقیقت نیست، و در ماسوای وجوب و ندب و اباحت و تهدید، به طریق مجاز است، و مجرد صیغه بر آن معانی دلالت ندارد، بلکه به انضمام قرینهی حالیه، دلالت نماید، و اختلاف که فیما بین ایشان واقع شده، در وجوب و ندب و اباحت و تهدید است، و در اینجا هشت قولست:

قول اول - آنکه حقیقت در وجوبست، و این قول حَق است، و اقرب به

فروع اصولست.

ثانی - آنکه حقیقت در ندبست.

ثالث - آنکه مشترك لفظی است بین این دو معانی.

رابع - آنکه مشترك به اشتراك معنوی.

خامس - آنکه مشترك لفظی است بین وجوب و ندب و اباحت.

سادس - آنکه مشترك معنویست بین این ثلاثة.

۱ - : الا یا ایها اللیل الطویل الانجلی.

۲ - اشتراك معنوی بین وجوب و استحباب چه آنکه طلب اعم است از استحباب و وجوب.

سابع - او را مشترك دانند بین معانی اربعه ، یعنی وجوب و نذب و تهدید و اباحه .

ثامن - اجرای این صیغه را در وجوب یا نذب بر سبیل قطع توقف نمایند ، و گویند ، از برای ما علم قطعی حاصل نشده که این صیغه ، از برای وجوب ، وضع شده یا نذب .

و ادله هریک ازین مذاهب در مکان خود مذکور گردیده که ذکر آنها مناسب این ترجمه‌ی شریفه نباشد . خلاصه در اینجا امر به سبیل دعا وارد شده ، آری مطلوب همه داعیان ، قرب حضرت اوست ، و رجوع همه آدمیان در اجابت دعا به فیض رحمت او ، این کلمه تلقین حقست ، اگر هدیه‌ی هدایت نخواستی داد ، این کلمه تفرستادی و بندگان خود را تعلیم ندادی . و حضرت مولوی در این معنی گفته است ، شعر

این دعا هم بخشش تعلیم تست ورنه در گلخن گلستان از چه رست
پس طلب هدایت کنید از معبود مستعان به راه راستی که موصل باشد به
مطالب دنیا و مقاصد عقبی و کرامت دارین و سعادت منزلین .

و « اهدنا » را از هدایت گرفته اند که به معنی راه نمودن در دین و راه یافتن در آن باشد ، یا از « هدی » که به معنی راه یافتن است و بس . پس هدایت هم متعدی می باشد ، و هم لازم ، و هدایت متعدی به لام آید ، چون « یهدی للتی هی اقوم »^۱ و به الی نیز متعدی شود ، چون « و ائتک لتهدی الی صراط مستقیم »^۲

۱ - س ۱۷ ی ۹ .

۲ - س ۴۲ ی ۵۲ .

و متعدی به نفس نیز ، چنانچه اینجا واقع شده . و علمای معانی بر آن رفته اند که اینجا حرف تعدیه سمت حذف یافته به جهت تخفیف ، و حذف غیر مختل در حسن کلام می افزاید ، چون قول جناب باری عزشانه « (واختار موسی قومه) که تقدیس من قومه می کنند .

در تفسیر قاضی مذکور است که انواع هدایت خدا بسیار است و در حین عدد نگنجد و به شماره در نیاید ، اما اجناس او منحصر است در چهار جنس مترتب بر یکدیگر :

اول - افاضه‌ی قوت‌هایی که بنده متمکن شود از اعتداء در مصالح خود ، و آن قوت عاقله است و حواس باطنه و مشاعر ظاهره و غیر آن از آنچه بنده را در آن باب بکار آید ، و این معنی از فحوای آیه‌ی وافی هدایه‌ی « خلق فسوی و الذی قدر فهدی »^۳ مفهوم می گردد .

هدایت ثانی - بعد از عطای این قوتها نصب دلایل فارقه است میان حق و باطل و صلاح و فساد ، چنانچه فرموده : « و هدیناه النجدین »^۴ یعنی طریق خیر و شر از آن خبر می دهد .

هدایت ثالث - ارسال رسل و انزال کتب ، چنانچه از آیه‌ی کریمه‌ی طیبه‌ی « و جعلنا هم ائمة ً یهدون »^۵ و « ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم »^۶ هدایت دعوت پیغمبران و اشمال قرآن به بیان حجّت و احکام ، معلوم می شود .

۲ - س ۸۷ - ۲ - ۳ .

۱ - س ۷ ی ۱۵۴ .

۴ - س ۲۱ ی ۷۲ .

۳ - س ۹۰ ی ۱۰ .

۵ - س ۱۷ ی ۹ .

۱. هدایت چهارم - آنست که اسرار خود بردلهای ایشان ، کشف کند و حقایق اشیاء علی ماهی علیه ، بدیشان نماید ، و این قسم هدایت ، مختص است به انبیا و اولیاء ، ذکر انبیا آنجاست که « اولئك الذين هديهم الله فبهداهم اقتده »^۱ و شرح اولیا آنجا که « والذين جاهدوا فينا لنتهديهم سبلا »^۲.

در بحر الحقایق مسطور است که هدایت ، سه نوع است ، هدایت عام ، و آن راه یافتن اشیا است به جذب منافع و دفع مضار ، چنانچه در کتاب کریم مذکور است که « اعطى كل شئ خلقه ثم هدى »^۳.

دیگر هدایت خاص ، و آن ، راه بردن مؤمنانست به درجات جنان و منازل رضوان ، قال الله تعالی ، « يهديهم ربهم بايمانهم »^۴.

۴ ستوم - هدایت اخّص ، و این سه گونه است : هدایت از حقیق « ان الهدى هدى الله »^۵ و با حقیق « يهدى اليه من يشاء »^۶ و به حق چنانچه « ووجدك ضالاً فهدى »^۷ و این قسم هدایت خاصه‌ی حضرت ختسی منقبت است ، صلی الله علیه و آله و سلم .

اگر عامی گوید : اهدنا ؛ مقصودش طالب هدایتست ، و اگر به زبان عالم گذرد ؛ ادش زیادتی هدایت ، و اگر عارف تلفظ نماید ، مطلبش ثبوت هدایت ، چنانچه سیر مؤمنان ، علیه السلام فرماید : که معنی اهدنا آنست که ما را به راه راستی که و دهی ، ثابت قدم دار تا دایم مطیع تو باشیم در اوامر و نواهی و يك لحظه به

۱ - سر ۶ ی ۹۰ اولئك الذين هدى الله
۲ - سر ۲۰ ی ۰۵۲
۳ - سر ۱۰ ی ۰۹
۴ - سر ۲۹ ی ۰۶۹
۵ - سر ۱۰ ی ۰۹
۶ - سر ۴۲ ی ۰۱۲
۷ - سر ۱۰ ی ۰۹

پرستش غیر تو نپردازیم .

یکی از بزرگان گفته که چون طرق ضلالت بسیار است و راه نمایان غوایت بی شمار ، بنده می گوید ، الهی دوستانم به راهی می خوانند و دشمنانم چون نفس و شیطان ، به راهی دیگر می کشند ، و هر يك از اخلاق ذمیه چون کبر و حسد و مانند آن راهی به من می نمایند و طریق دیگر بر من می گشایند ، و من متحیر و وار ندانم که کجا روم و به کدام راه میل کنم .

مصراع

« مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت » .

پس مرا راهی نمای که از همه عنان بگردانم و به عزم تمام و جندی مالا کلام به سوی تو آیم

شعر

راهها بی حد است و هر نفس
ای به سوی در تو راه همه
به دگر راه می کشد موسم
از ره بر مرا که در تو رسم
و گفته اند که نجات دین و دنیا به هدایت متعلقست ، و همه ی امور سالک ، بطلب هدایتست ، تا لحظه بی غافل نباشد و از راه راست به جای دیگر میل نکند و لحظه به لحظه - لحظه فلحظه - طلب هدایت لازمست ، تا دل به مدد ورود جنود هدایت که بر توالی و تعاقب رسد ، از شیخون جنود نامعدود غوایت و ضلالت ایمن ماند .

دیگری آورده که هدایت دو است ، یکی تعلق به اقوال دارد و دیگری به اعمال ، هدایت اقوال آنست که قول را به سداد متصف سازد ، تا هر چه بنده گوید

پسندیده افتد که « قولوا قولاً سدیداً^۱ » و هدایت اعمال آن بود که عمل را به صلاح متسم گرداند تا هر چه بنده کند ستوده باشد که « یصلح لکم اعمالکم^۲ ».

امام همام ناطق جعفر بن محمد الصادق، علیه السلام، اهدنا را به معنی «ارنا» فرموده، یعنی بنما به ما راه مستقیم را.

آری هر طایفه بی فراخور خود رویتی می طلبند تا بیان راه انابت می جویند، عارفان طریق معرفت می پویند، مخلصان از دقایق استخبار می نمایند، محبان نعمات استعمال اعلام محبت می سرایند، مریدان گویند بنما ما را راه عبادت تانفوس ما به خدمت و قلوب ما به محبت، طایم گردد.

اولیا گویند، بنما به ما راه خود تا به راه از رهنمای غافل نشویم. پس در اینجا توانیم که اهدنا را به معنی «وقفنا» گیریم، و گوئیم بار خدایا، توفیق ده ما را بر سلوک راه راست، چون هدایت دادی، مدد عنایت ارزانی دار و از ارتکاب اوامر شرع و اجتناب از نواهی آن، امداد و اعانت فرومگذار که بی حمایت بدرقه ی توفیق، عبور برین طریق میسر نشود، و بی کفایت دلیل، فیض سلوک این سیل، صورت نهیندد، از حق توفیق جوی و بس که او رساننده است به هر مطلوب، هر که از توفیق جوید مطالب را جسته باشد و به تمامی مقاصد و مرامات پیوسته، و بی توفیق، نه راه توان برد، و نه به مقصد توان رسید زیرا که طلب توفیق دعایست شامل و بر همه مراتب و مقامات مشتمل.

و از ابن عباس نقل شده که «اهدنا، ای الهنا» یعنی ما را الهام ده بر یافتن

راه راست.

و بعضی به معنی «اعصنا» نیز دانسته اند، یعنی نگاهدار ما را از استغوائی شبهات و در امان آر، از استیلائی شهوات، تا به مدرکاری عصمت تو که خضر راه سرگردانان ظلمت بشریست وصول بعین الحیاة طهارت که سرچشمه ی حصول مقاصد دو جهان همان تواند بود میسر شود.

شعر

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی
بیان معانی صراط

اصل صراط صراط به سین است و مشتق از سَرَطَ که به معنی بلع باشد. «یقال، سراط الطعام، ای ابتلعه» و بواسطه ی وجود حرف طاء، که درین کلمه از حروف قلقله و استعلاء و شدید و جهریّه و اطباقیّه باشد که مخالف سین است که از حروف سکون و تسفل و رخاوه و همس و انفتاح می باشد، او را به ساد مبدل ساخته اند، چون که، صاد، مجانس، طاء، بود از جهت استعلا و اطباق و باسین نیز متحد المخرج بود، در سکون و همس، پس ابدال سین به صاد مناسب نمود و رفع ناخوشی اجتماع ضدین شد.

یکی گفته که چون سین را به سبب تسفل و رخاوت، ضعیفی بود و طابه واسطه ی شدت و استعلا، قوتی داشت، چون یکجا جمعند، پرتو عنایت قوی برضعیف افتاد، از خصیض مترقی گشته قدم به درجات قوت نهاد و به حرف صاد که از حروف قویه ی مستعلیه بود، تبدیل یافت، و این معنی تشبیه می کند بر اینکه چون

ضعیف به قوی پیوندد ضعف او مبدل به قوت شود .

شعر

سبیل چون آمد به دریا بحرگشت دانه چون آمد به مزرع بذرگشت
 ابن کثیر به روایت قبل و رويس به روایت يعقوب به سين که اصل کلمه باشد
 می خواند ، و حمزه ، صاد را به زاء اشمام می کند به جهت طلب زیادتی مجانست
 میان مبدل و مبدل منه ، و باقی قرا به صاد خالص تلاوت می نمایند ، و صراط و
 سبیل و طریق و سرب و شعب ، در لغت عرب به معنی مطلق راه باشد ، و نهج ، و
 منهاج ، و مرصد ، و مرصاد ، و شارع ، و لقم و محججه ، به معنی راه پیدا و روشن
 آید ، و عاریه آورده اند « صراط » را که بمعنی راه بود از برای - صراط - که
 به معنی ابتلاع باشد ، به جهت آنکه گویا راه فرومی برد مسافران را و ایشان را از
 نظر مجاوران ، غایب می گرداند ، یا آنکه روندگان او را ، فرومی برند و مسافتش
 منظوی می سازند . پس اختیار لفظ صراط جهت آنست که قاری در وقت تلاوت
 صراط ، قیامت را به خاطر گذراند چونکه صراط دو است : یکی جسمانی در آن
 جهان روحانی و آن صراط عقباست ، دیگر صراط روحانی درین عالم جسمانی ، و
 آن صراط دنیاست .

در کیفیت عبور از صراط

صراط جسمانی در آن جهان روحانی بروجهی که از شارع رسیده و در اخبار ،
 مذکور گردیده ، راهیست بر بالای دوزخ ، از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر ،

۱- قطره چون متصل به دریا شد تو دگر قطره اش مخوان دریاست

و مرور خلاق بر آن پل بر انواع مختلف باشد ، بعضی چون برق خاطف گذرند ،
 و برخی چون باد عاصف ، و گروهی چون اسبان دوندنه و طایفه‌یی چون پیادگان
 رونده ، و زمره‌یی ، افتان و خیزان ، و فرقه‌یی مانده و حیران .

امناصراط روحانی درین عالم جسمانی ، شرایع و سنن پیغمبران و اوصیا در
 هر زمان ، و الآن شریعت کامله‌ی پیغمبر آخر الزمان و اوصیای او ، علیهم صلوات الله
 الملك المتان است ، که به جهت هدایت و ولایت ایشان ، توان که از آن صراط
 گذشت ، چنانکه از آن حضرت ، صلی الله علیه و آله وسلم ، منقولست که ، مثل
 اهل بیت من ، مثل کشتی نوحست ، هر که در کشتی نشست از غرق نجات یافت ، و
 هر که تخلف ورزید ، غرق گشت ، پس بدان که صراط این جهان نیز به مثابه‌ی
 صراط آن جهان ، دقیق تر است از موی و بران تر است از شمشیر دو روی ، دقتش
 بر دقائق امور شرعیّه و تجاوز نمانودن از اوضاع و سنن صاحب شریعت به مقدار
 جهد و طاقت و حدتش خست مستقیم که میان غلّو و تقصیر و افراط و تفریط و تعطیل
 و تشبیه و جبر و قدر است ، و روندگان این صراط را تفاوت بسیار است ، بعضی
 به قدم یقین درین راه چون برق گذرند ، و جمعی به هر طرف لغزند و فرومانند ،
 پس هر که بر صراط شریعت استقامت ندارد بر صراط قیامت مستقیم نمی ماند ، و
 انحراف از صراط شریعت ، موجب افتادنست از صراط قیامت به زندان جحیم ، و
 مبتلا شدن به عذاب الیم ، هر که امروز راه را بر خود تاریک دید ، فردا آن راه در
 دیده‌ی وی ، باریک خواهد نمود ، و آن که امروز به قدم همت ، شارع شریعت
 را پیمود ، آنجا گذشتن صراط ، بر او آسان خواهد بود

شعر

میوه خواهد چید آنجا هر که اینجا دانه کشت ،

مزد خواهد یافت آنجا هر که اینجا کار کرد

نیکیبخت از سعی فرمودن مهم از پیش برد

غافل از روی کسالت کار خود دشوار کرد

علمای عربیت ، مستقیم را از استقامت گرفته اند که به معنی راست شدن و راست ایستادن باشد ، پس مستقیم به معنی راست شده و راست ایستاده بود ، که سالک خود را به بهشت رساند ، و سایر در آن راه قایم باشد به حجت و برهان بروجهی که نه کید مکاران او را از آن راه بیرون برد ، و نه غدر شکاکان ، او را متحیر سازد ، و اهل هندسه ، خط مستقیم را اقصر خط دانند که به پیوند میان دو نقطه ، پس صراط مستقیم اقصر راهی بود که سالک را به مقصود رساند ، گوئیا لطف خداوند سبحان تعلیم بندگان می نماید که شما ضعیفان را راه دراز رفتن دشوار است ، من شما را راهی کوتاهی دهم به برکت هدایت کامله‌ی محمدی ، صلی الله علیه و آله و سلم ، و دلالت شامله‌ی احمدی ، علیه و علی آله السلام ، که نابه مقصد زود توانید رسید ، و چون امتان پیغمبران سابق ، علیهم السلام ، راههای دور و دراز پیش نتهید .

شعر

گر کند بدرقه‌ی لطف تو همراهی ما

چرخ بردوش کشد غاشیه‌ی شاهی ما

و بعضی گویند که مستقیم لغت رومست که به معنی روشن باشد ، پس صراط

مستقیم راه روشن بود ، و برخی به معنی حق دانسته‌اند و راه مستقیم را ، راه حق گفته‌اند ، و از جناب صادق ، علیه السلام و علی آباءه و اولاده ، مرویست که صراط دین اسلامست ، و از امیر المؤمنین علیه السلام ، منقولست که صراط مستقیم قرآنست ، و در خبر صحیح دیگر است که صراط مستقیم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است ، و کلمه‌ی صیبه‌ی « صراط علی حق » مؤید آنست . یکی از عرفا گفته که صراط مستقیم خلق عظیم سید المرسلین ، صلی الله علیه و آله و سلم ، و اهل اطهار اوست ، دیگری گفته صراط مستقیم عبارت از اعتدال حقیقی است میان اخلاق متضار چون سخاوت میان اسراف و خساست ، و چون عصمت میان خمود و شهوت ، و چون تواضع میان تکبر و رذالت ، و همچنین هر یک از اخلاق را طرف افراط و تفریط می باشد که این هر دو مذمومت ، و میان این دو طرف وسط است که محمود است ، و اختلافی که در مذاهب واقع است منشأ آن انحراف از اعتدالست چون دین پسندیده که مرتبه‌ی اعتدالیه‌ی توحید است که موضوعت میان دو طرف افراط و تفریط ، تشبیه و تنزیه ، یهود که مظهر غضبند آثار تشبیه بر صفحات مقالات ایشان ظاهر است ، و نصاری که معاند ضاللتند ، ارقام تنزیه از اوراق احوال ایشان واضح و باهر ، و فی الحقیقه انحراف صاحب‌دلی در اخلاق و احوال سید ابرار و اهل بیت اطهار او ، علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیات ، تأمل فرماید ، به قدر فهم و دانش خود بر صورت اعتدالیات که لازم اخلاق ایشان بوده اطلاع یابد و داند که ایشان پیوسته به طریق اعتدال نابت بوده‌اند و از التفات به طرفین افراط و تفریط ، اجتناب فرموده‌اند و از آنجا گفته‌اند « خیر الامور اوسطها » .

در کتب عامه مسطور است که روزی جناب مستطاب ختمی منقبت ، صلی الله

علیه و آله و ستم ، عمر را دید که به آواز بلند قرآن می خواند ، پرسید که سبب رفع صوت چیست «عمر» جواب داد که شیطان را از خود دور می کنم و خفتگان را بیدار می سازم ، آن سرور فرمود که آواز خود را پست تر ساز ، و روزی سه در خانه ی «ابوبکر» گذر فرمودید که به آواز پست ، تلاوت می نمود ، فرمود که جهت پستی صوت چیست ، ابوبکر گفت یا رسول الله ، صلی الله علیه و آله ، می شنوایم آن را که باو مناجات می کنم ، آن حضرت فرمود بلندتر ساز آواز خود را ، عمر ، را از میل به جانب افراط منع فرمود و ابابکر را از توجه به طرف تفریط ممانعت نمود .

یکی از اهل اشارت گفته که در اراط مستقیم آنست که گواهی دهد بر صحت آن دلایل توحید و تنبیه کند بر شرف عزت آن شواهد تحقیق .

دیگری آورده که این طریق خوف و رجاست ، خوف مذکر است و رجائونث هردو جمع شوند ، حقیقت ایمان از ایشان تولد کند . و جامعترین سخنی که علمای شریعت گویند آنست که صراط مستقیم ، راه حضرت رسالت و اهل بیت طهارت اوست ، علیهم السلام ، که روندهی این طریق از خصیص ذلت برهد و به اوج عزت برسد ، و مثال همه ی این اخبار که مذکور شد ، یکیست در نزد آنانی که عارف به اسرار باشند ، و صراط مستقیم را عبارت از معرفت اصول دین از توحید و عدل نبوت و ولایت و معاد که طریق محمد صلی الله علیه و آله و آل اوست دانند که همیشه باهمند و از یکدیگر منفک نشوند

شعر

مرد رهی دامن مردی بگیر	زنده دلی در غم دروی بسیر
دم نزد آنکو نفسی در نیافت	کس نشد آنکو که کسی در نیافت

فیض کاشی ، علیه الرحمه در تفسیر صافی فرماید که هر فردای از افراد بشری را از ابتدای حدوث تا انتهای عمر ، از مهد تا لحد ، انتقالات جبلتی باطنی است در کمال و حرکات طبیعی همه نفسانی است که ناشی شوند از تکرر اعمال و حادث گردد ازینها مقامات و احوال ، و همیشه نقل کند از صورتی به صورتی و از خلقی به خلقی و از عقیده یی بعقیده یی و از حالی به حالی و از مقامی به مقامی و از کمالی به کمالی تا آنکه متصل شود به عالم عقلی و داخل گردد در حلقه ی مقربین و ملحق شود به ملائعلی و سابقین ، هر گاه توفیق رفیق او شود و به نهایت کمال رسیده باشد ، یا آنکه لاحق شود در زمره ی اصحاب یمین ، هر گاه بوده باشد از متوسطین نه از کمالین ، یا محشور شود با گروه شیاطین و اصحاب شمال ، هر گاه غاری باشد از کمال و مطاع او بود شیطان ، در احوال و قرین او گردد خذلان در مال ، و معنی صراط را این داند و مستقیم را راهی گوید که سالک خود را به جنت کشاند و آن راه شریعت باشد که مشتملست بر توحید و معرفت و توسط بین اضداد در اخلاق و التزام صوالح اعمال و متابعت امام مفترض الطاعه و اقتدای به طریقت او که از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است ، و مؤید اینست روایتی که از جناب صادق ، علیه السلام ، نقل می کند که صورت انسانی طریق مستقیم به هر خیر است و جسر مسدود بین بهشت و جهنم است .

آری انسان از حیث نشأت مختلف و قوای ظاهری و باطنی ، اشتمال دارد بر صفات و اخلاق طبیعی و روحانی ، و هر یک را طرف افراط و تفریط هست ، و واجب از آن معرفت وسطست و بقای بر آن تا هواهای نفس او را به چپ و راست نکشد و برهین جاده ی وسطی را سخی ماند

مستقیم را شش علامتست : اول آنکه به هنگام معامله با خداوند تقصیر نکند.

دوم - در وقت مجاهده ، کاهلی نوزد .

سوم - در زمان مخالفت نفس چیزی مانع نبود .

چهارم - هیچ يك از طاعات و عبادات را ، وزن نهد .

پنجم - نیکویی که حق سبحانه باوی کند اگر چه اندک باشد آن را بزرگ

شمارد .

ششم - داد مسلمانان دهد و از ایشان داد نخواهد .

بزرگی فرمود که صراط مستقیم ، راه خداست ، ازو پرسیدند که راه خدا چگونه است ؟ جواب داد که عطفین و قدوصلت ، یعنی راهیست که به دو جمله از پیش رود و به مقصدرسی ، در عطفی اولی ، دنیا را با متعلقات او ، در پس پشت افکنی ، و در عطفی ثانی از عقبی و مضافات او در گذری ، و خطوتین قدوصلت ، نیز روایت کرده اند ، یعنی دو گام که به یک گام از تمامی ماسوی الله بیاید گذشت و به گام دیگر خود را با همه هستی و پندار بیاید گذاشت . یا یک قدم بر نفس خود ، و دیگری بر کوی دوست آری ، سالك باید که قدم اول را از آستانه هستی بردارد ، و قدم دوم را در پیشگاه وصال نهد .

شعر

هر که در راه تو اول قدم از خویش برید

هم به اول قدم آنجا که همی خواست رسید

بدانکه چون بنده ثنا و ستایش معبود خود نمود و شرط عبودیت به جای آورد و زبان نیاز به استعانت گشود و طلب هدایت راه راست کرد ، هر چند راه

راست یکیست و راه ضلالت بسیار است ، اما راه راست نیز به نسبت سالکان متفاوتست ، بعضی نزدیکتر و برخی دورتر ، و از این است که قوم مؤمنان زودتر از گروهی دیگر به بهشت روند و سابقان از مقتصدان سبقت نمایند ، پس گوئیا لسان ربوبیت در وقتی که بنده می گوید : اهدنا الصراط المستقیم ، می پرسد که راههای مستقیم متفاوتست تو به کدام استقامت راغبی ؟ دیگر باره زبان عبودیت به عرض می رساند :

« صراط الذین انعمت علیهم »

یعنی راه کسانی می جویم که نعمت داده امی برایشان و صورت و معنی ایشان را به نعمت ظاهره و باطنه آراسته امی ، نعمت صافی از کدورت غضب و تباهی ، خالص از شایبای ضلال و بی راهی ، و گرنه همه ی موجودات را مشمول نعم تو می بینیم ، و تمام مبدعات را از فیض کرم تو می یابم ، لیکن نعمت ایشان را آمیخته به محنت می دانم و نعمت آمیخته به محنت ، چندان لذتی ندارد .

مصراع

نعمتی خواهم که محنت را نباشد ره بدو

صراط الذین ، صفت صراط المستقیم است ، و جایز است که بدل کل باشد از برای صراط اول ، و صاحب کثاف و قاضی برین قولند ، و فرق مابین صفت و بدل آنست که بدل در حکم تکریر عاملست از حیثیت آنکه بدل مقصود است به خلاف صفت ، پس در صورتی که بدل دانیم تقریر را چنین کنیم که اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم ، وفایده ی بدل ، تأکید و تنصیب است بر آن که صراط مستقیم صراط مؤمنانست ، و اختصاص استقامت به اهل ایمان به بلیغ تر وجهی وقوع یافته چونکه در تفصیل

بعد از اجمال مبالغه بیشتر باشد ، برای آنکه موصوف دوبار مذکور شده یکدفعه مجمل و دفعه‌ی دیگر مفصل پس صراط در اینجا تفصیل صراط اول ، واقعه شده و بیان و تفسیر او باشد ، الذین موصول است و انعمت علیهم صله‌ی اوست ، و ضمیر جمع غایب به موصول ، و موصول در لغت به معنی پیوسته شده باشد ، و در اصطلاح اسمی را گویند که بدون صله ، کلام از و تمام نشود ، و صله‌ی او جمله‌ی خبری باید نه انشائی ، زیرا که موصول مبهم است و به موضعی احتیاج دارد و جمله‌ی انشائی ، ایضاح را نشاید ، و غایب به موصول را از آن جهت شرط کرده اند که صله را به موصول مرتبط سازد .

و الذین مجرور به اضافه است و در حالت رفع نیز الذون استعمال نکنند مگر بر سیل شود . بعضی الذین را موضوع از برای جمع مذکر دانند ، و برخی او را جمع الذی گویند و الف را در حالت رفع و یا را در حالت نصب و جرّ علامت اعراب گیرند .

و حق آنست که اینها در اینجا علامت اعراب نیستند ، جهت آنکه موصولات از قبیل مبنیات باشند و یا و نون در الذین علامت جمع نیست ، بلکه جهت زیادتی دلالتست .

و فرقه‌ی اللذان را معرب دانسته اند و الذین را مبتنی شمرده اند جهت مشابهت او به من در عدم استعمال به صیغه‌ی تثنیه .

علیهم حمزه و یعقوب به ضمّها و اسکان میم قرائت نموده اند و باقی قرائت به کسر میم و اسکانها تلاوت کرده اند .

اهل حقیقت تکرار صراط و اضافه‌ی او را به منعم علیهم چنین دانسته اند که

راه دو است ، یکی از بنده به حق و دیگری از حق به بنده ، اما راهی که بنده را به خداوند باشد ، راهیست به غایت بیمناک و خوفناک ، چندین هزار قافله درین راه حیران و در هر گوشه‌ی سراسیمه و سرگردان ، درین طریق مکارست پرفتن و غنّدارست رهزن ، علم دعوی « لأقعدن صراطک المستقیم »^۱ برافراخته و صدای « لآتیهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم »^۲ در انداخته ، و هر اینه از این راه ، کم کسی به مقصد تواند رسید .

اما راهی که از حق به بنده است ، در آن راه ، نه اندوه باشد و نه پریشانی ، نه خوف دزد و نه بیم سرگردانی ، سالکان او رفیق بدرقه‌ی سلامت ، سایران درو به نعمت و کرامت روندگانش را به سلسله‌ی عنایت کشان می‌برند از بدایت تا نهایت . ملای رومی گوید :

شعر

ای آنکه ما را می‌کشی بس بی‌محابا می‌کشی

تو آفتاب و ما چونم ، ما را به بالامی‌کشی

هر سالک افسرده را ، اندر کشش جان می‌دهی

زندانیان غصّه را ، اندر تماشامی‌کشی

زاهد ز کوشش دم‌زند ، عاشق نداند جز کشش

ما کرده از کوشش کران ، ما را تو بی‌مامی‌کشی

و این راه راه منعم علیهم است که فی الحقیقه راه حقست به بنده نه راه بنده به

حق، پس اضافه صراط باین جماعت، تشریف حقست بر بندگان و سالکان را تا متابعت این جماعت نموده به زودی قطع مراحل نمایند، و به منازل ابرار و مسکن اخیار فرود آیند، با آنکه قطاعان طریق چون ابلیس و نفس و هوا در کمینگاه فریب نشسته، قصد آن دارند که سالک را از راه بیفکنند، و در وادی نامرادی سرگشته سازند، لطف ایزدی کد بند بهی «ان هذا صراطی»^۱ در عالم افکنده تا شیطان در قفا قطع طمع کرده، خایب و خاسرگشته، سرحیرت در گریبان نامرادی کشند.

بزرگی فرموده، که اضافه صراط به منعم علیهم دلالت می کند بر اختصاص ایشان به هدایت، و اضافه ای انعام به خود دلیل می شود بر آنکه اوست خالق هدایت، و بدین نکته، جبر و قدر باطل می شود و جبری و قدری مخدول می گردند. دیگر آنکه سالک مبتدی هرگاه خواهد که به قوت قدم خویش قطع منازل ندیده نماید، به سالها طی مسافت یکمقام از مقامات این راه رانند، مگر آنکه به مدد و قوت مرشد کامل به سر منزل مراد نتواند رسید. آری، راه نیافته را مقتدا باید و راه رو را پیشروی نیکو شاید، تا به مدد همراهی ایشان، راه از پیش برد، و هر که به اختیار خود بی مرشد کامل، به راهی رود، بی شبهه، هوا پرست بود، پس بی موافقت انبیا و اولیا که اشارات «انعمت علیهم» بشارت حال ایشانست، قدم درین راه گذاشتن مشکل بل متعذر است.

ای عزیز چنانکه موصول بدون صله تمام نشود و صله ای او جز جمله خبری نشاید، انسان که اشرف موصولات عالمست نیز دولت اتمام نیابد مگر به جمعی

پیوستگی یابد که با خبر باشند از احوال مبدء و معاد تا به برکت صحبت ایشان او نیز از بدایت و نهایت حال خویش، خبر یابد و هرگاه مواد ردیه ی فاسده ی آرزوهای او غلیان کند، به معالجه ی صایب ایشان، از الهی امراض و تسکین مواد نیاید و با رویه ی نافع هی ایشان، مزاج حالش به صحت اصلی آید.

بدانکه اگرچه مفهوم آیه عامست و شامل هر که خدا نعمتی به او داده و به وجهی از وجوه منعم گردانیده، چونکه «الذین» مقتضی عمومست و «انعمت علیهم» مشتمل بر نعمت مطلق، و هیچکس نیست که او را از خوان نعمت بی کران بهرمند نگردانیده، و قسمی از فوائد صوری یا معنوی بدو نرسانیده. اما از آیات اول و آخر این آیه، نعمت مقیّد به هدایت و ایمان، معلوم می گردد، زیرا که در مطلع، سؤال هدایت فرمود، و در مقطع، استثناء از مغضوب علیهم و ضالین فرمود.

دیگر آنکه مطلق منصرف به فرد کامل می باشد و فرد کامل نعمت، آن بود که ختم کار بنده به ایمان و هدایت باشد که این نعمت خاصی است که خواص احدیت بدان اختصاص یافته اند، و عنان همت سایر عباد نیز به صوب استدعای آن تافته، و اهل صورت در میدان بیان آن نعمت، جولانها نموده اند، و ارباب معنی در اظهار اسرارش نکته ها فرموده، بعضی نعمت را بر علم و فهم حمل کرده اند، یعنی علم شریعت و فهم حقیقت، پس منعم علیهم نبود جز حضرت سید مختار و اهل بیت آن بزرگوار، علیه و علیهم صلوات الله الملك الجبار، که حق تعالی، ایشان را به این دو صفت، بیاراست، تا از معلم مکتب «و ما یطق عن الهوی»^۱ پیاموختند و

آموخته را فهم فرمودند ، و مؤمنان بدین دعا ثبات و رسوخ طلبیدند بر طریق متابعت سید ابرار و اهل بیت اطهار او ، صلوات الله علیهم اجمعین ، که به حقیقت متابعان طریقت او ، ایشان بودند ، و ازینست که در معانی از نبی ، صلی الله علیه وآله و سلم ، منقولست که انعمت علیهم شیمه ی علی بن ابی طالب ، صلوات الله علیه و علی اخیه و علی زوجته و بنیه ، می باشند ، زیرا که ایشان جماعتیند که حق سبحانه ، منت نهاد به ایشان به ولایت علی بن ابی طالب ، صلوات الله علیه ، و متابعت آن حضرت ، و فرقه ی ناجیه که در حدیث واقعه شده و از هفتاد و دو فرقه ی هالکه ، مستثنی گشته ، ایشانند .

و در تفسیر امام از امیر المؤمنین علیه السلام ، مرویست که منعم علیهم ، چهار طایفه اند که درین آیه مذکورند که « و من یطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله علیهم من النبیین و الصّٰدِیقِیْنَ و الشّٰهَدَاءِ و الصّٰلِحِیْنَ و حسن اولئك رفیقًا »^۱ و در بعضی تفاسیر مسطور است که مراد سه طایفه اند : اهل نبوت و ارباب هدایت و اصحاب اجتناب که درین آیه مذکورند « انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم و ممکن حملنا مع نوح و من ذریة ابرهیم و اسرائیل و ممّن هدینا و اجتیبنا »^۲ . و برخی گفته اند که منعم علیهم ملائکه اند ، و جمعی بر آنند که مراد از طایفه ی منعم علیهم مؤمنانند که حق تعالی و تقدس منت نهاد برایشان به ایمان و دلهای ایشان را از زین و میل محافظت فرمود و دولت ثبات و استقامت در دنیا به راه راست به ایشان کرامت فرمود .

و بعضی منعم علیهم آنانی را گویند که حق تعالی و تقدس نعمت طاعت و عبادت بدیشان ارزانی داشته .
بدانکه انعام عبارتست از ایصال منفعت به غیر جذب منافع و دفع مضرت زیرا که رسانیدن نفع که جهت دفع مضرت باشد ، چون رشوت دادن به ظلمه اعوان او ، یا آنکه جهت جذب منافع باشد ، چنانکه مثلاً تاجری به بندگان خود نفع رساند و متاع دهد تا بفروشد و سود کنند ، آن را انعام نگویند .
پس برین تقدیر منعم حقیقی جز حق سبحانه نبود که نعمت دادن او به بندگان بی غایله ی غرض و شایبه ی عوض باشد ، چون نعمتها همه ازوست که « وما بکم لئمر نعمة فمن الله »^۱ پس انعامها نیز ازو بود . و اگر به صورت ، انعامی از مخلوق وجود گیرد در حقیقت از خالقست که ایجاد آن نعمت کرده و اراده ی انعام ، در دل منعم پدید آورده ، و منعم علیه را لباس استحقاق پوشانیده ، و اگر اینها بودی به هیچ وجه ، آن انعام ، وجود نگرفتی ، و انعام الهی موقوف بر وجود منعم علیه ، نیست چه هنوز که او را وجودی نبود ، فیاض علی الاطلاق ، عمت نواله به انعام عمیه از تنگنای عدمش به ساحت وجود رسانیده و نعمت حیات که اصل جمیع نعمتهاست بدو ارزانی فرموده .

شعر

من نبودم که نعمتم دادی
وین زمان هم درین سرای هوس

وزعدم این طرف فرستادی
دمبدم نعمتم تو بخشی و بس

ای عزیز نعمت در نزد محققان لذت‌یست صافی از شوایب محنت و عنا و خالی از کدورت توهم زوال ، که اگر چنین نباشد تصور عنا ، که از عقب نعمت آید ، لذت او را سلب خواهد کرد ، و تخیثل محنتی که نتیجه‌ی راحت است ، عیش را براو منقّص خواهد گردانید ، و چنان نعمتی که یاد کردید در دنیا وجود ندارد چه نعمت دنیوی مشوب به محنت است ، و شرب لذتش مزوج به زهر مشقت ، باهر مسرتی مضرتیست ، و باهر نوش محبتی ، نیش محنتی .

یکی گفته که نعمت اعتم است از آنکه عقل او را پسندد و طبع او را کاره شمارد ، یا آنکه ، مرضی طبع بود و عقل از آن کراحت دارد. اول، چون مجاهدات و ریاضات که نعمتهای حقت ، و حق سبحانه خواص خود را بدان اختصاص داده ، و چون بلایا و رزایا که انبیا و اولیا به آنها مبتلا شده‌اند و آنها را از جمله‌ی اعظم نعما شمرده‌اند ، چنانچه در اخبار آمده که « اذابلغ العبد حقایق الیقین ، فالبلاء عنده نعمة » و ثانی ، چون نعمتهای ناپاینده‌ی آمیخته به محنت که درین عالمست .

در انوار مسطور است که اگر چه نعم الهی از حد حصر تجاوز نموده اما در دو جنس انحصار یافته :

اول - نعیم دنیوی ، و آن دو قسم است ، موهبی و کسبی موهبی نیز دو قسم باشد ؛ روحانی و جسمانی ، روحانی چون روح لطیف در بدن کثیف ، و جسمانی چون بدن و قوی و هیات عارضه بر آنها .

اما کسبی ، تزکیه‌ی نفس است از اوصاف ذمیمه و اخلاق رذیله و تحلیه‌ی آن به ملکات فاضله و غیر آن از عادات مستحسنه .

قسم دوم : نعمتهای اخروی واصل آن غفران الهی و رضوان پادشاهیست و جای یافتن در اعلی‌علیین با ملائکه‌ی مقربین ، ابدالآبدین . و مراد از انعام در این آیه ، قسم اخیر بود ، و آنچه وسیله‌ی نیل این نعمت باشد از اموال و اسباب دنیوی همه از قسم اخرویست ، چنانچه از آنحضرت منقولست که « الدنيا مزرعة الآخرة » .

یکی از بزرگان گفته ، که مراد از نعمت در این آیت ، نعمت خاص است که مرو را صورتی و روحی و سیریت و حکم هر یک از اینها در یکمرتبه از مراتب ثلاثه‌ی دنیا و آخرت ، و واسطه‌که آن را برزخ خوانند جاریست ، صورت آن نعمت ، اسلام و اذعانست که تعلق به ظاهر دنیا دارد ، و روحش ایمان و احسانست که ایمان متعلق به باطن دنیا بود ، و حکم احسان جاری بربرزخ باشد ، اما سر آن نعمت ، توحید و ایقانست که حکم او خاص باشد به آخرت .

و جمعی این نعمت را نعمت عشق دانسته‌اند و گویند حاصل این دعا آن بود که بنمای ما را راهی که در آن ترس و بیم نباشد و آن راه جز راه عاشقان و دوستان نبود . « الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون » ۱ .

و این نیز گفته‌اند که منعم علیهم کسانی‌اند که ایشان را از ایشان فانی ساخته به خود قایم گردانیده ، تا در راه به هیچ دام و قیدی باز نمانند ، و مرکب همت را به فضای منہاج مسرت و ابتهاج رانند ، و شناسا گردانید ایشان را بکمینگاه مکاید شیطانی و روشن ساخت برایشان دامهای خیالات نفسانی ، تا به برکت این معرفت از

مخاطرات طریق و مخافات رهگذر ، حذر نموده ، به سلامت ، به سر منزل کرامت نزول فرمودند .

صاحب کشف جهت اطلاق نعمت را در این آیه چنین دانسته که تا شامل باشد همه ی نعمتها را ، برای آنکه هر که را حق سبحانه ، به نعمت اسلام منعم گردانید ، هیچ نعمتی نماند که به وی ارزانی نداشته ، چه این نعمتی است مشتمل بر همه نعمتهای جاویدی ، و این مخصوص به اهل ایمانست و بس ، کافر و منافق را شامل نیاشد .

گروهی بر آنند که منعم علیهم ، شاکر اند ، چه نعمت بدون شکر ، باقی نمی ماند و فی الحقیقه شکر نعمت نعمتی است از همه نعمتها عظیمتر و بزرگتر ، و نزد محقق ، شکر نعمت بر طلب نعمت ، مقدمست .

شعر :

گرم نعمتی داد خواهی نضت به شکر خودمده زبانی درست
بدانکه کاملترین نعمتها ، نعمتی بود که از منعم علیه ، سلب نشود و پیوسته ، از آن بهر مند گردد ، پس عنایت ازلی بندگان را تعلیم می دهد که چون راه راست منعم علیهم را از من درخواست نمودید که آن راه راست اهل بیت « علیهم السلام » باشد ، نیز به زبان تضرع از هادی توفیق من درخواهید که نعمت را بر شما تمام گردانم و شمارا از روش بیگانگان ، نگاهدارم ، و از آشنائی ، به بیگانگی نیفکنم و از سرچشمه زلال وصال به بادیهی هجران و حرمان نیندازم که .

« غیر المغضوب علیهم ولا الضالین » .

یعنی ما را از آنها نگردان که ایشان به خود باز گذاشتی و غضب و خشم خود

برایشان ، واقع ساختی ، تا به تیغ هجران خسته و به قید طرد و حرمان ، دل بسازدند ،
شعر :

ز خود رائی تبه شد کار ما را خداوندا به خود مگذار ما را
بنا بر قراءت مشهور ، غیر را به کسر را تلاوت نموده اند و علت کسر را بد وجه فرموده اند :

یکی - آنکه غیر را بدل از ضمیر علیهم دانسته اند .

دوم - آنکه او را بدل از « الذین » گرفته اند ، و این مذهب ابوعلی است ، پس در این صورت که او را بدل گیرند ، معنی را چنین گویند که منعم علیهم کسانیست که از غضب و ضلال ، سالم مانده اند .

سوم - او را صفت « الذین » دارند ، و این قول سیویه است ، در این صورت

مفهوم آیه این بود که منعم علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالینند ، یعنی آنانیست که جمع نموده اند میان نعمت مطلقه که نعمت ایمانست و میان سلامت از غضب و ضلال که علامت گمراهانست ، و جهت صحت صفتیت غیر را برای معرفه دو چیز دانسته اند ، یکی آنکه موصولی که معهود از مقصود نباشد جاری مجرای نکرده شمرده اند ، مثل محلی بلام در « لقد أمرت علی السلیم یسئنی » و در « اتی لأمیر بالرجل مثلك فیکرمنی » دیگر آنکه غیر را از جهت آنکه اضافه شده به چیزی که ضدد واحد دارد ، معرفه دانسته اند ، چون عليك بالحركة غیر السكون ، که غیر السكون را معرفه گرفته اند ، جهت آنکه ضدد واحد دارد که حرکت باشد .

اما آنانی که غیر را بدل دانند ، احتیاج بدین تأویلات ندارند ، زیرا که نکره

بدل معرفه ، واقع می‌شود .

و بنا بر روایت ابن کثیر که به نصب غیر قرائت کرده نیز ، سه وجه فرموده :

اول - آنکه او را منصوب دانسته برحالیّت از ضمیر علیهم و عامل حال را انعمت گرفته .

ثانی - آنکه نصبش را به سبب استثنا گفته ، و استثنا را منقطع دانسته زیرا که مفضوب علیهم از جنس منعم علیهم نباشد .

ثالث - آنکه منصوب به اضمار « أعنی » داند .

کلمه‌ی غیر در کلام بر سه وجه آید : اول - به معنی مغایرت که در پارسی به معنی ، چیز ، باشد .

دوم - به معنی لا، که پارسی آن ، نه ، بود .

سوم - به معنی الاکه در پارسی ، مگر ، آید ، و در اینجا صلاحیّت هر سه

معنی دارد ، و مغایرت ، گاه در ذات بود ، و گاه در وصف ، و درین مقام هر دو را شاید . اما غضب حرکتی بود نفس را که مبدء آن از روی انتقام باشد ، و این

حرکت چون به عنف اتفاق افتد آتش خشم افروخته شود و در دل به مثابه‌ئی که خون او در غلیان آمده ، دماغ و شریانات از دخانی مظلم ، متلی گردد ، و عقل

نورانی که کار فرمائی وجود است به سبب آن دود ، تیره و محجوب شود ، و افعال او روی به ضعف نهد . و حکما گفته‌اند : بنیه‌ی انسانی در وقت خشم چون تنوری

بود که مملوّ از آتش و دخان باشد ، بروجه‌ی که از آن جز شعله و فریاد آتش و لبه و التهاب او چیزی معلوم نشود ، و مضمون حدیث « ان الغضب من الشیطان

ان الشیطان خلق من النار » بر قول این طایفه حجّتی است قاطع و برهانی ساطع .

و در حدیث دیگر آمده که پرهیزید از غضب که آن جمره ایست ، افروخته شده در دل آدمی ، نه می‌بینید انتفاخ اوداج خشمناک را ، یعنی بر آمدن رگهای گردن او را که آن از کثرت دود آتش دلست که از بخار ثوران دم قلب ، به ظاهر بدن سرایت نموده است ، و نه می‌نگرید سرخیهای چشم خشمگین را که آن از اثر حرارت دلست و شعله‌ی زبانه آتش او ، پس غضب به اصطلاح اهل دانش غلیان دم قلب و هیجان اوست در وقت انتقام کشیدن . و این صفتی است به غایت مکروه ، و تنزیه جناب واجب‌الوجود ، از آن صفت واجبست ، پس چون حق تعالی صفت غضب را بر خود اسناد فرموده کما قال : « و غضب الله علیهم »^۱ و اینجا می‌فرماید : « غیر المفضوب علیهم » پس غضب را بروجه‌ی تأویل باید کرد که اسناد آن به حضرت عزّت صحیح باشد .

بعضی از علما مطلقاً در بیان این نوع صفات شروع ننمایند و به ظاهر ایمان آورده ، تفتیش حقیقت معانی آنها نکنند ، اما جمع محققان گویند : که چون از این قبیل صفات را به خدا نسبت دهند ، مراد منتهی و غایت بود در اینجا اراده‌ی انتقامست از عاصیان و سخت گرفتن طاغیان و یاغیان .

در تیسیر آورده که غضب ربّانی تحقیق و عید است ، یعنی مواعیدی که شراباب کفّار و فجّار وارد شده به وفا رسد .

دیگری گفته که غضب الهی ، دریدن پرده‌هاست و به آتش عذاب کردن به سبب کرده‌ها .

در بحر الحقایق نقل کرده که غضب جنسی است از عقوبت که ضد رضا و مخالف اوست ، هر جا رضا خیمه زند ، شحنه‌ی غضب از آنجا رحلت کند ، رضای بی غضب ، جز اهل بهشت را نخواهد بود و خوشنودی صافی از بخشناك ، جز در فردوس برین ، روی نخواهد نمود ، چنانچه در حدیث وارد شده که چون مؤمنان در منازل علیین « اخوانا علی سئور متقابلین » قرار گیرند ، ندای از بطنان سرادقات کبریائی در رسد که یا اهل الجنة ، یکبار فریاد از نهاد مستمان بر آید که ، لیئک و سعديک ، حضرت عزت از غایت دلنوازی و الطاف و ذره پروری فرماید : که : « اهل رضیتیم »

آیا راضی شدید ؟ گویند : خداوند آنچه بوده است ما را که راضی نباشیم ؟ و حال اینکه بهشت را به ما عطا کردی و رویهای ما را سفید ساختی و ترازوی اعمال نیکوی ما را گرانی دادی ، چه ماند از مراسم کرم که به ما ارزانی نداشتی ، کدامست از وظایف نعم که در باره‌ی ما فرو گذاشتی ؟ حق سبحانه گویند که ازین همه نعمتی عظیم تر و دولتی جسمیتر در خز این خود مخزون گردانیده‌ام تا امروز تار شما کنم ، گویند الهی آن نعمت کدامست و آن دولت پایدار را چه نامست ؟ خطاب مستطاب در رسد که امروز خوشنودی خود را بر شما فرود آورم و طغرای عزت شما را به توقیع شرف توشیحی بخشم که ابدالآبدین از رقم خشم و سخط محفوظ ماند ، و روضه‌ی رضا از آثار ربیع شاداب گشته به آسیب خزان غضب و جفا پڑ مرد و بی تاب نگردد .

در جواهر التفسیر آورده که بعضی گویند : غضب نکوهیدن عاصیان باشد بر

کردار های زشت ایشان و غضب الهی به عتبات مؤمنان نرسد ، بلکه به کافران و دیوان لاحق گردد ، و در اینجا بشارت است که مجرمان امت پیغمبر آخر الزمان ، صلی الله علیه و آله و سلم ، را اگر چه بعضی از ایشان را روز جزا به دوزخ برده فراخور گناه عقوبت کند ، اما از مذمت تفریح و سرزنش توبیخ سالم مساند و کردار های زشت ایشان را علی رؤس الأشهاد ، جهت کرامت سید ابرار ، علیه و علی آله افضل الصوات و التحیات ، فضیحت نخواهند ساخت ، چنانچه در اخبار آمده که حضرت سید اخیار علیه و علی آله ، صلوات الله الی الیک الجبار ، از حق سبحانه درخواست که حساب امت به دست من باشد ، حق سبحانه و تعالی ، فرمود سب چیست ؟ ، آن حضرت عرض کرد که غرض آنست که محاسبان ملائکه و حاضران عرصه‌ی نشور ، به گناهان ایشان اطلاع نیابند که اظهار آن موجب شرمندگی من باشد ، خطاب آید که ای سید تو می خواهی که فرشتگان و سایر خلقان ، بر جرایم ایشان مطلع نشوند ، من نیز می خواهم که تو بر آنها وقوف نیابی ، شاید دل نازکت طاقت آن گرائیها نیارد .

شعر :

گر تو می خواهی که کس را در جهان ، از گناه امت نبود نشان
 من چنان می خواهم ای عالی گهر ، کز گنه‌شان هم ترا نبود خیر
 تو نیاری تاب آن چندان گناه ، امت خود را رها کن با اله
 تو بنه پا از میان ، رو بر کنار ، امتان خویش را با من گذار
 و « علیهم » در محل رفع است ، زیرا که نایب مناب فاعلت ، و « لا » را
 بشریون زاینده دانند که تأکید معنی نفی که در غیر مندرجست می کند و برین تقدیر ،
 آیه این بود که « لا المعضوب علیهم ، ولا الضالین » .

اما کوفیون لا را در اینجا به معنی غیر گویند و غیر الضالین قراءت کنند و ضلال در اصل لغت به معنی هلاکت و نابود شدنست ، و در اینجا به معنی غوایت و عدول از طریق مستوی عمداً او خطاء که به معنی اصطلاح اوست ، حمل کردن نسبت .

اغلب مفسران بر آنند که مراد ازین دو فریق ، یهود و نصاری اند ، چنانچه خواجه عالم ، صلی الله علیه و آله و سلم ، فرمودند که ، مغضوب علیهم ، یهودند و ضالین نصاری . و مؤید این سخن آنست که حق تعالی ، در قرآن ، یهود را حکم به غضب فرموده که « من لعنه الله و غضب علیه »^۱ و نصاری را نسبت به ضلالت داد که « قد ضلوا من قبل »^۲.

و جناب امیر برره و قاتل فجره ، یعسوب دین و امام مسلمین ، فرماید که مغضوب علیهم و ضالین از اهل کفر و شرک نیز داخل یهود و نصاری اند . و باید دانست که هر یک ازین دو فرقه موصوف به صفت غضب و ضلال هستند ، و در قرآن حق سبحانه ، این هر دو گروه را بدین دو صفت متصف داشته ، پس فایده ی تخصیص یکی از ایشان به غضب و دیگری را به ضلال ، جمعی چنین دانسته اند که مغضوب علیهم ، هرگز به مرتبه ی رضا نرسد ، و آن را که خشم حق دریافت ، خوشنودی بدو راه نیاید ، و این حسب الحکم جهودانست که هرگز مسلمان نشوند و شرف ایمان بسدیشان نرسد ، اما گمراه ، امکان آن دارد که به راه آید ، و این مناسب حال ترسیانست ، که طبعاً با اهل اسلام مایلند .

و در اخبار آمده که چون مسیح علیه السلام ، در آخر الزمان از آسمان ، نزول

۱ - س ۵ ی ۶۵ .

۲ - س ۵ ی ۸۱ .

نماید ، ترسیان را بدین محمد ، صلی الله علیه و آله و سلم ، و شریعت او دعوت فرماید ، و ایشان به ملت اسلام در آیند . و برخی ، نکته را چنین گفته اند : که جهت غلبه ی استحقاق و کثرت قابلیت هر یک از صفتین تواند بود مرهیک را از فرقتین ، اما تخصیص یهود به غضب برای غلّو ایشانست در تمشرد و معانده و تعصب و مکابره و تجاوز از حدادب و حرمت نسبت با حضرت تعالی شانه ، که می گفتند « ید الله مغلولة »^۱ و لاف می زدند که « ان الله فقیر و نحن اغنیاء »^۲ ، و تخصیص نصاری به ضلالت ، برای آنست که ایشان ، احکام تورات می دانستند و آیات انجیل می خواندند ، و بعضی از ایشان سوره های فرقان استماع می کردند و با وجود دلالت این سه کتاب ، از طریقه ی « ان الله ثالث ثلاثة »^۳ نمی گذشتند ، و از گفتار « ان الله هو المسيح بن مریم »^۴ دست باز نمی داشتند ، و این غایت گمراهی و نهایت بی‌راهی است ، با آنکه بعضی دیده و جمعی شنیده بودند که عیسی علیه السلام ، می خورد و می آشامید و می رفت و می آمد و می آرامید ، همچنان در ضلال صرف بوده ، به ربوبیت او قائل بودند .

صاحب تیسیر می گوید ، که ، مغضوب علیهم ، معاندان اهل کتابند و ، ضالین ، مقلدان ایشان ، معاندان به مکابره ، حق می پوشیدند و در تغییر و تبدیل و تحریف سخنان درست و راست می کوشیدند و علوم خود را سرمایه ی جاه و منصب ، می ساختند ، و به مکر و حيله و غدر و خدیعه ، کوتاه نظران تقلید را در دام فریب می انداختند ، و مقلدان ، پیروی ایشان می نمودند و از سرکار و حقیقت

۱ - س ۵ ی ۶۹ .

۲ - س ۳ ی ۱۷۷ .

۳ - س ۵ ی ۷۷ .

۴ - س ۵ ی ۷۶ .

حال ، بنی‌خبر بودند ، و در کمند اضطراب شیاطین ، افتاده ، متابعت مقتدایان بیراه و پیشوایان دور اتباع ، می‌کردند ، و مانند نابینایان در یکدیگر آویخته در بادیه‌ی حیرت ، راه به‌قدم جهل ، می‌پیمودند ، و فی‌الواقع اهل تعصب و تقلید ، بدترین اشرار و ناکس‌ترین فجّارند ، متعصبان ، حق‌دانند و نهان سازند ، مقلدان ، ندانند و بدانستن نپردازند . و برخی حمل‌کنند مغضوب‌علیهم را ، بر هر که خطا کند در اعمال ظاهر ، یعنی فاسقان و فاجران ، و ضالّین را بر هر که خطا کند ، در عقیده ، چون بیدینان و مبتدعان .

در عرایس آورده‌که مغضوب‌علیهم ، رانندگان از شوارع عبادت ، و ضالّین مفلسانند از تفایس علم و معرفت .

در حقایق مذکور است که مغضوب‌علیهم جمعی بی‌شرم‌اند که از لوازم حسن ادب ، دانسته انحراف می‌نمایند ، و ضالّین گروه غافلانند که زنگار غفلت را از آئینه‌ی دل نمی‌زدایند .

در بحر الحقایق مسطور است که مغضوب‌علیهم آنانند که بعد از نور ظهور در ظلمت گرفتار شدند ، و پس از سبلمتی بر ساحل سرور ، در گرداب محنت افتادند ، و ضالّین کسانی‌ند که به قید فسق و فجور گرفتارند ، و از توبه و انابه به حضرت غفور غافلند . و این نیز گفته‌اند ، که فرقه‌ی اول مستهلکانند در بودای متابعت شیطان ، و طایفه‌ی ثانی ، دور ماندگانند از شوارع متابعت رحمان . و بعضی گفته‌اند ، که گروه اول کافرانند که حق می‌شناختند و به‌ظاهر پنهان می‌کردند ، و جماعت ثانی منافقانند که در صورت ، اقرار می‌کردند و به باطن منکر بودند . جمعی

از محققان بر آنند که آدمی را سه قوت است :

اول - ملکی که بدان تحصیل علم و معرفت نموده ، طاعات و خیرات را مرتکب گردد ، و از ملامی و مناهی ، مجتنب باشد ، کارفرمایان این قوت مواید عواید آنست علیهم ، برای ایشان مهیا و حاصل باشد .

دوم - غضبی و آن را سبعی نیز گویند ، معدن حقد و کبر و ظلم و تفاخر و امثال آنها بود ، مطاوعان این قوت نشان مغضوب‌علیهم در شان ایشان صادق آید . رسوم - قوت شهوی که بهیمی نیز خوانند ، و او منشأ بطالت و کسالت خورد و خواب و استیفای لذات بود ، متابعان این قوت ، اهلیت و صفیت ضالّین ، مناسب حال ایشان می‌نماید ، زیرا که از ذروه‌ی عز انسانی به حنیض ذل حیوانی که محض جهالت و عین ضلالتست تنزل نموده‌اند ، و فی‌الحقیقه منعم علیهم ، شیعیان علی بن ابی طالب ، علیه‌السلام که متمسک به کتاب خدا و عترت پیغمبرند ، و مغضوب‌علیهم ، اهل بدعتند ، و ضالّین ، تارکان شریعت ، هر سینه‌ی بی‌که به نور ولایت آراسته نباشد تیره است ، و هر دیده‌ی بی‌که به کحل متابعت اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ، مکحل نشود ، ضعیف و خیره .

در اخبار آمده که فردا ، در انجمن قیامت و مجمع سیاست که اهل عرصات مدهوش و حیران ، و از فزع محشر گریان و نالان باشند ، ناگاه شخص نورانی ، سر و پا همه نور و سراسر همه فیض و سرور ، بیرون خرامد و تجلّی فرماید ، لسه‌ی عالم افروز جمالش برار باب کمال افتد ، و نسیم راحت بخش وصالش به مشام

اهل اسلام رسد ، همه خوشوقت شده در طرب آیند و گویند، خدایا این چه کس است ؟ خطاب آید که این سیدما و پیغمبر شما محمد بن عبدالله است ، صلی الله علیه و آله ، هر که در راه شریعت متابعت او و اهل بیت او نموده ، به همراهی او قدم امن در سراپردهی عزت نهد ، و هر که از طریقت ایشان بیگانه و بسا غیر ایشان همخانه بوده ، منزل خود را در دوزخ داند .

ای عزیز این سوره گنجیست مشحون به جواهر معارف و مملو از نقود حقایق و عوارف ، و این گنجی بود که همه ی انبیا طالب آن بودند ، اما نصیب حضرت پیغمبر ما محمد مصطفی ، صلی الله علیه و آله و سلم ، و امت او شد ، جواهر معانی هندور چهار کتاب آسمانی را در صد و چهار سوره ی قرآنی ، و دیمت نهاده اند ، و همه ی آنها را در فاتحه ، مندرج ساخته اند ، و به خاتم انبیاء فرستاده اند .

صحایف آدم ، مشتمل بر علم اسماء بود که در اینجا ، بسمله ، از آن خبر می دهد ، و صحف شیث منظوم بر بخششهای الهی و نعمتهای نامتناهی که ، الحمد لله ، بیان آن بخشها و نعمتها می کند ، و در کتب ادیس علیه السلام ، ذکر رحمت و عنایت حق سبحانه مذکور بود که از ، الرحمن الرحیم ، مفهوم می شود ، و صحف ابراهیم علیه السلام ، بر بیان معاد و کیفیت حشر و بعث اشتمال دارد که از مالک یوم الدین سر معاد موضح می گردد . و در تورات موسی علیه السلام ، احکام عبادت و تکالیف شاقه ، مسطور شده که از ایثاک نعبد و ایثاک ، نستعین ، خبر تکالیف تورات به صحت می رسد ، و زبور داود علیه السلام ، از احکام ، خالی افتاده ، و در شرح راه راست ، و وصف مرتبه ی توحید مؤدی گشته که ، اهدنا الصراط المستقیم ، کشف اسرار توحید می نماید . و اکثر انجیل به رفعت حضرت احمدی ،

صلی الله علیه و آله و سلم ، و مدح دوستان آن حضرت محتوی بوده ، که از سراط الدین انعمت علیهم ، ستایش اولیا که در انجیل است ، به خاطر می گذرد ، و مذمت دشمنان ختم پیغمبران و اهل بیت او در بیشتر از سور قرآن وارد شده ، و همه ی آنها از غیر المغضوب علیهم و لالضالین ، به فهم در می آید ، پس مجمع لطایف همه کتب الهی این سوره است .

در لطایف مذکور است ، که گنجی که پادشاهان ذخیره نهند یا جواهر باشد ، یا غیر جواهر ، آنچه از جواهر قیمتی غالباً در گنجینه ی ایشان بود هفت است :
 یاقوت رمثانی ، و لعل بدخشانی ، و الماس بیکانی ، و فیروزه ی رخشانی ، و مروارید درخشان ، و زمترد ازهر ، و زبرجد اخضر و نمودار این هفت گوهر در گنج خانه ی فاتحه هست ، کلمه ی بسمله نمودار یاقوتست ، و یاقوت از همه جوهرها با قیست تر باشد ، و نام خداوند از همه چیزها عزیزتر است ، آتش بر یاقوت کارگر نباشد ، و به گوینده ی این نام خجسته فرجام نیز شعله ی دوزخ ضرر نرساند .
 الحمد لله ، نمودار لعل است ، چنانکه لعل ، دل را تقویت کند ، شکر الهی نیز شاکران را به مزید نعمت تربیت فرماید .

الرحمن الرحیم ، نمونه ی الماس است ، و الماس همه ی سنگها را بترشد ، رحمت نیز همه ی گناهان را محو کند .

مالک یوم الدین ، نشانه ی مروارید است ، قطره ی باران مدتی در جوف صدف انتظار کشد تا روزی از خلوتخانه ی بحر به ساحت ظهور آید و شایسته ی تاج سلاطین گردد ، قطره ی دل مؤمن نیز در صدف سینه بسی وقت ، مترصد باشد تا در وقت بعث از دریای قبر به ساحل حشر شتابد و مالک روز جزا آن را منظور

تاریت سازد .

ایاک نعبد و ایتاک نستعین ، نمودار فیروزه است ، خاصیت فیروزه فرح دل و روشنائی چشم باشد ، طرب حقیقی دلها و روشنی دائمی دیده‌ها در عبادت حق سبحانه و استعانت ازوست ، چنانکه سرور بشر ، صلی الله علیه و آله وسلم ، « قتره عینی فی الصلاة » فرماید .

اهدنا الصراط المستقیم ، مانند زمشرد است ، زمرد چشم افعی را کورگرداند ، زمشرد هدایت نیز دیده‌ی افعی هوای نفس که زهر الحاد ، آب زخم اوست ، روشنی نگذارد .

و صراط الذین ، تا آخر ، نمونه‌ی زبیرجد است ، و در زبرجد دو خاصیت یافته‌اند : اگر در دهن نهند ، تشنگی بنشانند ، و اگر به بازو بندند ، از شر دشمن ایمن باشند ، اینجا نیز ذکر صفت اولیا و صحبت ایشان ، عطش طلب را تسکین دهد ، و تقریر مذمت اعدا و تبرا از ایشان ، دشمنان را منکوب و مخذول سازد .

اما آنچه از غیر جواهر از نفایس در خز این سلاطین یافت شود ، آن نیز در اغلب ، هفت بود : تریاق اکبر ، و اکسیر احمر ، و زر خالص ، و نقره‌ی پاک و عطریات لطیف و البه‌ی نیکو و اسلحه‌ی زیبا ، در این گنج نیز فیض « بسم الله الرحمن الرحیم » تریاق همه‌ی زهرهای بدعت و ضلالتست ، و نتیجه‌ی « الحمد لله رب العالمین » اکسیر کمال نعمتست ، برکت « الرحمن الرحیم » زر تمام عیار کان محبت است ، سر « مالک یوم الدین » نقره‌ی خالص بوته‌ی عنایت است . رایحه‌ی « ایاک نعبد و ایتاک نستعین » عطر مشام سالکان عبودیتست . شعار « اهدنا الصراط المستقیم » لباس اهل تقوی و زهادتست .

سیر و جوشن « صراط الذین انعمت علیهم » سلاح اهل رحمتست .

تیر و سنان « غیر المعضوب علیهم ، ولا الضالین » دفع کننده‌ی ارباب مخالفتست .

ای عزیز گنجهای صوری دنیاوی ، معیوب و فانی باشد ، و جواهر های معنوی قرآنی ، باقی و مرغوب بود .

و گفته‌اند پادشاهی پادشاهان را هفت گنج است که خلق از آن خبر دارند :

اول- گنج نعمت که کافه‌ی مخلوقات از میان آن تربیت یافته‌اند .

دوم- گنج رحمت که مفسدان بازار خطا و غفلت به امید آن کیسه‌های آرزو ، دوخته‌اند .

سوم- گنج عدالت که برای انعام مظلومان و انتقام ایشان از ظالمان ذخیره نیاده‌اند .

چهارم- گنج عصمت که اهل عبادت به استظهار آن به سر منزل نجات رسیده‌اند .

پنجم- گنج هدایت که راهروان طریق ایمان و ایقان ، توشه‌ی راه نجات از آن ساخته‌اند .

ششم- گنج ولایت که خلعت نوازش دوستان درآماده کرده‌اند .

هفتم- گنج هیبت که وظیفه‌ی دشمنان ، بدان حوالت نموده‌اند ، و نقد

هر گنجی ازین کنوز ، در سبعة‌ی آیات فاتحه توان یافت :

الحمد لله رب العالمین « گنج نعمتست « الرحمن الرحیم » گنج رحمتست

« مالک یوم الدین » گنج عدالتست « ایتاک نعبد و ایتاک نستعین » گنج عصمتست

« اهدنا الصراط المستقیم » گنج هدایتست « صراط الذین انعمت علیهم » گنج ولایتست ،

« غیر المغضوب علیهم ولا الضالین » گنج هیبتست. گنج اول نصیب حامدان آمد، گنج ثانی بهره‌ی راجیان شد، گنج ثالث، قسمت خائفان افتاد، گنج رابع، ذخیره‌ی متوکلان مقرر شد گنج خامس، به طالبان رسید، گنج سادس، حصه‌ی آشنایان آمد، گنج سابع، بخش بیگانگان داد باز هر یک ازینها مشتمل بر صد هزار گنج باشد از کنوز سعادات سرمدی، محتوی بر تقود حقایق ازلی و ابدی، و تا کس مفتاح این کنزها که عبارت از صفای جان و دل، و فنای تعلقات آب و گلست، به دست نیارد، از مکنونات این خزاین و مخزونات این دفاین، جز نام بهره نیابد.

شعر

ای پسر در ملک معنی گنجهاست	لیک با آن گنجا یک ازدهاست
کردم آتش فشان زهر بار	می‌ماند طالبان را زان دیار
گنج خواهی ازدها را دور کن	جان خود را از هوا مهجور کن
ازدها چون رفت گنج آید پدید	بی فنا در گنج کی خواهی رسید
این فنا خود گنج تقداست ای فتی	پسی فنا ناید به کف نقد بقا

در عیون و تفسیر امام، علیه السلام، از جناب صادق، علیه السلام، از پدران بزرگوارش الی امیر المؤمنین و امام المتقین، صلوات الله و سلامه علیه و علی اخیه و زوجته و بنیه، نقل فرموده که شنیدم از رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، که فرمود: « قال الله، تعالی عز و جل، قسمت فاتحة الكتاب بینی و بین عبدی، و نصفها لی و نصفها لعبدی، و لعبدی ما سأل » یعنی حضرت عزت گفت، که بخش

کرده ام فاتحه را میان خود و بنده‌ی خود به دو نیمه، یک نیمه از آن منست و نیمه‌ی دیگر از آن بنده‌ی من، و بنده‌ی من، و بنده‌ی مراست آنچه از من در خواهد، پس آن حضرت، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود که چون بنده گوید « بسم الله الرحمن الرحیم » حق سبحانه جل جلاله فرماید که بنده‌ی من ابتدا نمود به اسم من، و سزاوار است بر من که تمام گردانم امرهای او را و مبارک سازم بر او حالهای او را و چون گوید « الحمد لله رب العالمین » حق تعالی و تقدس گوید: ستایش نمودم، مژا بنده‌ی من و دانست که جمیع نعمتها از منست و اندفاع بلا یا ازو به فضل و کرم، منست، پس ای گروه ملا اعلی، شما را شاهد می‌گیرم بر اینکه چنانکه نعمت دنیا را را به او بخشیدم نعمت آخرت را نیز به او عطا فرمودم، و چنانکه بلاهای دنیا را ازو دور ساختم، او را از بلاهای آخرت نیز محفوظ داشتم، و چون گوید « الرحمن الرحیم » خداوند کریم فرماید که شهادت داد، بنده‌ی من بر اینکه من رحمان و رحیم، پس شما را شاهد می‌سازم بر اینکه نعمت را بر او بسیار کنم و از عنایهای خود نصیب او را کامل گردانم، و چون گوید « مالک يوم الدين » فرماید که شاهد باشید شما بر اینکه چنانکه بنده‌ی من اعتراف نمود که من مالک روز جزا آسان گردانم بر او در آن روز حساب او را و قبول فرمایم حسنات او را و عفو کنم سیئات او را، چون گوید « ایتاک نعبد »، فرماید، بنده‌ی من راست گفت و به عبادت من مشغول است، شاهد باشید که او را ثواب دهم که همه‌ی آن کسانی که در عبادت، مخالفت او نموده‌اند حسرت برند چون گوید « ایتاک نستعین » فرماید: از من طلب اعانت کرده و به من ملتجی شده، شاهد باشید که در امر او اعانت او کنم و در شداید به فریاد او رسم، و در نوائب، دست او را بگیرم، و چون گوید

«اهدنا الصراط المستقیم» تا آخر آیه، فرماید که از آن بنده‌ی منست، و مرا و راست هر چه خواهد و به او کرامت کنم هر چه آرزو دارد، و ایمن گردانم او را از هر چه ترسد.

عزیزی فرموده، که چنانچه این حدیث به فضیلت فاتحه دلالت دارد، دلیل شرف این امت نیز هست، چه فرموده که بخش کردم با جبرئیل و میکائیل یا غیر ایشان از مقربان و امتان سایر پیغمبران، صلوات الله علیهم اجمعین، بلکه این سوره را به امت پیغمبر آخر الزمان فرستاد و فرمود که بخش کرده‌ام میان خود و بندگان خود، و ایشان را بنده‌ی خود خواند و تشریف بندگی و اضافه‌ی عبدی نه شرفیست که مزیدی بر آن تصور توان کرد. شعر

بنده‌ی خویشتم خوان که به شاهی برسم

مگسی را که تو پرواز دهی شاهینست

شیخ نجم گفته که فاتحه مشتملست بر حقایق مراتب ربوبیت و مراتب عبودیت،

اما مراتب ربوبیت ده است:

اول - مرتبه‌ی ذات، و آن مدلول اسم الله است.

دوم - مرتبه‌ی اسماء و آن مفهوم لفظ بسم است.

سوم - مرتبه‌ی صفات و رحمن و رحیم بر آن دالتست.

چهارم - ثناء و الحمد عبارت از آنست.

پنجم - الوهیت، و الله اشاره بدانست.

ششم - ربوبیت و آن از رب العالمین، مستفاد می‌گردد.

۱ - بخشش کردم.

۲ - بخشش.

هفتم - مالکیت، و از ملك يوم الدين، معلوم می‌شود.

هشتم - معبودیت، ایتاک نعبد، متضمن آنست.

نهم - هدایت، اهدنا متکفل بیان آنست.

دهم - انعام ازلی، که انعمت علیهم، مشیر بر آنست.

و مراتب عبودیت نیز ده است، معرفت مراتب مذکوره، و اقرار به ربوبیت

حق، و اعتراف به عبودیت خود، و محتاجیت، و عبادت، و استعانت، و دعا،

و طلب هدایت، و طلب دوام نعمت، و استدعای توفیق و عصمت، و مجموع اینها

در فاتحه، مندرجست.

دیگری آورده که بنای ابواب دین و مدار اقطاب عالم یقین بر هشت معرفتست،

به عدد ابواب بهشت:

اول - معرفت ذات الهی.

دوم - معرفت صفات کمال نامتناهی.

سوم - شناختن آنکه موجودات صفت وجود، از فیض ذات واجب الوجود

یافته‌اند.

چهارم - شناختن افعالی که به رضای الهی رساند.

پنجم - دانستن گفتاری که وسیله‌ی نیل رحمت او باشد.

ششم - آگاهی از اسرار يوم الحساب، مانند حقایق حشر و نشر و دقائق

ثواب و عقاب.

هفتم - یافتن راهی - راه، ظ - دوستان، تا متابعت ایشان نماید.

هشتم - تحقیق نمودن احوال دشمنان، تا از مرافقت ایشان اجتناب کند، و

مجموع این معارف در فاتحه ، جمعست ، الحمدالله ، اشارت به معرفت ذات است و اثبات جمیع محامد از برای حق می کند .

رب العالمین ، تنبیه است بر اینکه جمله‌ی مکونات را کسوت هستی ازو می رسد ، الرحمن الرحیم ، صفت ربانیت است ، و افاضه‌ی رحمت را بر خاص و عام می رساند . « مالک یوم الدین » تمهید مقدمات حشر و نشر و هرچه بر آن مترتب باشد می نماید . « ایّاک نعبد و ایّاک نستعین » اشاره به کرداری که سبب فوز و فلاح است ، می باشد . « اهدنا الصراط المستقیم » عبارت از گفتاریست که موجب نجات و نجاج باشد . « صراط الذین انعمت علیهم » نشان راه دوستان که نواختگان لطف از لند می دهد . « غیر المغضوب علیهم ولا الضالین » بیان روش دشمنان که گداختگان آتش قهرند می کند .

جمعی فرموده اند که آدمی را هفت چیز است که انسانیت او بدانها قائم باشد ، جسمی و طبعی و نفسی و قلبی و روحی و سّری و غیبی . و هر یک ازینها را به چیزی باز بسته اند که کمال او در آنست ، جسم را به پرورش و آرایش و طبع را به تمیز نیک و بد .

و نفس را به معرفت بندگی و افکندگی ، دل را به شناختن مراتب رأفت و رحمت .

روح را به تحقیق آثار معاد و جزا .

سّر را به ادراک فواید هدایت و حمایت .

غیب را به دریافت عواید نعمت و حکمت ، پس فاتحه را هفت آیه مبین کرد ، و هر یک ازین سبعمی مذکوره را از آیتی بهره مند ساخت .

جسمش را می گوید که تربیت و تقویت از من دان که پرورنده منم ، الحمدالله

رب العالمین ، دلش را می فرماید که مدد رحمت از فضل من شناس که بخشاینده منم الرحمن الرحیم ، روحش را اشاره می کند که به حقیقت معاد رجوع به حضرت من باشد ، که جزا دهنده منم ، مالک یوم الدین ، نفسش را راه می نماید که به درگاه من بندگی پیش آر که مددکننده منم ، ایّاک نعبد و ایّاک نستعین سرّش را مرده می دهد که درجات هدایت و برکات عنایت از حضرت مقدس من جوی که راه نماینده منم ؛ اهدنا الصراط المستقیم ، باغیث این رمز در میان آورد که نواله‌ی نوال باقی و نعمت لذت تلاقی ، از عواید موایده فضل من جوی که فیض رساننده منم ، صراط الذین انعمت علیهم ، طبعش را خبردار می کند که استدعای خیر از من کن و استعاذه‌ی شکر به من نمای که از زندان ضلال نجات بخشنده منم ، غیر المغضوب علیهم ولا الضالین .

سید علی همدانی گفته که قاری این سوره باید وقتی که « اعوذ بالله » گوید ، از کید و مکر اعدا از نفس و شیطان و هوا به حصن عصمت خالق کائنات ، پناه گیرد ، و از قراءت بسمله ذات مقدس مستی که قیوم کائناتست متجلّی داند ، و جمیع اشخاص و افراد و جود را به قوت فیض قیوم ، قائم بیند ، و در « الرحمن الرحیم » عموم الطاف امطار جمالی و خصوص آثار انوار کمالی بر ظواهر و سرایر متظاهر و منواتر و متوالی یابد ، و در « الحمد لله » فیضان انعام و افضال و سریان جود بر نوال آن حضرت ، در جداول اعیان وجود جاری بیند ، و جمیع عوالم ملکی و ملکوتی و علوی و سفلی را در تربیت آثار ربوبیت که « رب العالمین » از آن خیر می دهد با پرورش تمام و فواید مالا کلام ، مشاهده نماید .

و در تکرار « الرحمن الرحیم » شهود تجدد امواج بحار رحمت بر حقایق علویات و سفلیات ، قاری را در دریای توحید غریق گرداند ، و بدایت دایره‌ی

ازل به نهایت تقطعی ابد پیوندد، و اینجا جمال طلعت مالک یوم الدین، از منظر عرفان جلوه گری کند، پس حقارت حدوث، طالب را در آستانه‌ی نیاز اندازد، تا ملازمت آداب عبودیت بر خود واجب داند، «سَرَايَاكَ نَعْبُدُ» خلعت وقت او شود. پس چون صولت عواطف عزت، سایه‌ی هستی عابد را در اشعه‌ی انوار معبود، محور گرداند، و از مغاره‌ی فنا به عین الحیات بقا رساند، غیر جناب احدیت را حولی و قوتی نه بیند، و جز صمدیت را ناصری و معینی نداند، حقیقت «ایَّاكَ نَسْتَعِينُ» از صفحه‌ی صدق و یقین برخواند، پس در آینه‌ی «فاستقم کما امرت»^۱ اخطار دواعی و اوهام فاسده و آفات بواعث تصورات باطله که مزاحم منهج صواب و موقد میزان حجابند، مشاهده افتد به زبان اخلاص در طلب ناپید ربانی به دعای «اهدنا الصراط المستقیم» گویا گردد، پس اقتضای آثار مبارزان صفوف استقامت و سابقان منازل کرامت که مهتران بارگاه نبوت و سروران عرصه‌ی ولایتند، تماکتند «صراط الذین انعمت علیهم» گوید. پس رقاب بردودان بساط قرب بیند به اغلال دواعی هوا، قید کرده و صدمات عواصف یرت، اقدام سعی مطرودان عرصه‌ی کرامت، به بند شهوات بسته و سطوات واطف عزت جناح سیر مخذولان تیه حرمان را به بسرق مشیت سوخته، غیر المغضوب علیهم و الاضالین» به ضرورت گفته آید، جهدکن تا در وقت تلاوت روایح سعادت این معانی بویی به مشام جان تو رسد، و از آن بوی به گلزار ابرام کتاب، راه یابی.

۱ - س ۱۱ ی ۱۱۴ - قوله: (س ۹) موقدمیزان، موقدنیبران.

ای عزیز اگرچه فاتحه هفت آیه است، امّا اسرار هفت آسمان و زمین در مطاوی کلماتش مندرجست، بلکه در ضمن هر آیتی صد هزار حکمت صوری و معنوی و احکام دینی و دنیوی و لطایف عرفانی و ظرایف ایتقانی و اسرار توحید و اخبار تمجید و نصوص ولایت و فصوص هدایت و لوایح عنایت و لواجم درایت و عجایب ملکوتی و غرایب جبروتی، ودیعت نهاده‌اند، درین سوره از نامهای الهی، ده نامست، پنج به تصریح مذکور شده: الله، و رب، و رحمن، و رحیم، و ملک، و پنج دیگر به کنایه وارد گردیده، معبود، و مستعان، و هادی، و منعم، و منقّم؛ از ابن عباس مرویست که هر چیزی را اساسی است، و اساس دنیا مکه است که بساط زمین را ازو مبسوط گردانیده‌اند و اساس آسمانها، آسمان هفتم و اساس زمین‌ها، زمین هفتم، و اساس بهشت، جنت عدن، و اساس دوزخ، هاویه، و اساس بشر، آدم، علیه السلام، که مبدء همه، واقع شده، و اساس انبیا نوح، علیه السلام که پیغمبران بعد از او، همه از نسل ویند، و اساس بنی اسرائیل، یعقوب، علیه السلام، که اسباط فرزندان ویند، و اساس کتب منزله، قرآنست که مجمع جمیع حقایق آنهاست، و اساس قرآن فاتحه است که جامع مجموع دقایق آنهاست. پس فاتحه اصل جمیع کتب است چه حقایق جمله‌ی کتب سماوی از روی اشارت در وی موجود است.

در احادیث صحاح وارد است که اگر این سوره در تورات بودی، قوم موسی، علیه السلام، گمراه نشدندی، و اگر در زبور بودی، امت داود، علیه السلام، مسخ نگشتندی، و اگر در انجیل بودی، عیسویان، در ضلالت نیفتادندی. و در

این احادیث، مرابن امت را که چنین سوره بدیشان کرامت فرموده‌اند، به برکت سید مختار بشارت‌ده ریح، و به استقامت بر طریق هدایت اشارت‌ده صحیح .
 و در روایت صحیح دیگر آمده که آن حضرت قسم یاد می‌کند و می‌گوید: ربه آن‌قدر پرکمال که نفس من در ید قدرت اوست که فرو فرستاده، نشده است نه در تورات و نه در انجیل و نه در قرآن، مثل این سوره، یعنی فاتحه .

و در خیر دیگر مسطور است که فرمود هر بنده‌ی مسلمانی که قراءت این سوره نماید، چندان مزد به وی عطاکنند که گویا دو ثلث قرآن، خوانده است، و همه‌ی مؤمنین و مؤمنات راصدقه داده است .

ای درویش سوره‌ی فاتحه، اصل مبانیست، گنج معانیست، فصل الخطابست، ام‌الکتابست، دارالشفاء و راحت، مفتاح خزانه‌ی اسرار قرآنست، صیقل آیاتش، زداینده‌ی زنگارهاست، مطالع حروفش مظاهر حقایق اساسست، معادن نقاطش، مخازن جواهر صفات علیاست، طرب افزای اهل سماعت، طغرای کلام ازلی و توفیق نامه‌ی ابدیست، سالک عقل در سیاحت بیدای فضایل و مناقب این سوره‌ی بزرگوار، سرگشته‌ی وادی وحشت [دهشت ظ]، و غواص فکر در سیاحت ربای تفسیر و تأویلش، غرقه شده‌ی گرداب حیرت.

شعر

عقل می‌خواهد به تدبیری صواب کز لباب معنی ام‌الکتاب
 یواز گوید شمه‌ی با اهل هوش عشق می‌گوید که ای غافل خموش
 سوی این خواهش مکن بیهوده‌میل کسی توان پیمود دریا را به کیل

قد تمت التفسیر بعون الله تعالی